

چرا سرمایه از کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر جریان نمی‌یابد؟*

نوشته: رابرت ای. لوکاس جی آر

ترجمه: دکتر کاظم یآوری** محمد لشکری***

چکیده

تا زمانیکه ریسک سیاسی یک عامل مهم در محدود کردن جریانهای سرمایه باشد، می‌توان انتظار داشت که انتقال سرمایه به سرعت، قیمت بین‌المللی عوامل را برابر سازد. در جهانی که عدم تحرک نیروی کار خیلی زیاد است، مطمئناً تمرکز سیاستها روی انباشت سرمایه انسانی دارای اثر بالقوه زیادی خواهد بود.

*. Robert E, Lucas, JR 1990, Economic Review, May 1990, Vol. 80, No.2

** عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

*** دانشجوی دکترای دانشگاه تربیت مدرس و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

مقدمه

پیش‌بینی‌های بی طرفانه ساده‌ترین مدل‌های تجارت و رشد نئوکلاسیک، معروف و به آسانی قابل تشریح است زیرا از فروض کاملاً استاندارد که فقط مربوط به تکنولوژی است، استخراج می‌شود. فرض کنید دو کشور کالای یکسانی را با تابع تولید با بازده ثابت که تولید را به سرمایه و نیروی کار همگن مربوط می‌کند، تولید می‌کنند. متفاوت بودن تولید سرانه هر کارگر بین دو کشور به علت سطوح متفاوت سرمایه سرانه است (با فرض ثبات سایر شرایط). قانون بازده نزولی می‌گوید که تولید نهایی سرمایه در اقتصاد کمتر مولد (اقتصاد فقیر) بیشتر است. اگر چنین باشد، با فرض آزاد و رقابتی بودن تجارت کالای سرمایه‌ای، سرمایه‌گذاری جدید فقط در اقتصاد فقیرتر انجام می‌شود و این امر تا زمانی که نسبت سرمایه به کار در دو کشور برابر شود، ادامه خواهد یافت. بنابراین، دستمزدها و بازده سرمایه برابر خواهند شد.

البته، تا حدودی انجام سرمایه‌گذاری کشورهای ثروتمند در کشورهای فقیر مشاهده می‌شود، اما یک مثال عددی روشن می‌کند که تا چه حد جریان‌ات سرمایه‌ای کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر، از آنچه نظریه مطرح شده پیش‌بینی می‌کند، کمتر است. به گفته رابرت سامرز^۱ و آلن هستون^۲ (۱۹۸۸، جدول ۳، صفحات ۱۸ تا ۲۱) تولید سرانه هر شخص در ایالات متحده حدود ۱۵ برابر تولید سرانه در هند است. فرض کنید تولید در هر دو کشور از یک تکنولوژی با بازده ثابت کاب - داگلاس با یک عرض از مبدأ مشترک تبعیت می‌کند:

$$Y = AX^\beta \quad (1)$$

y درآمد سرانه هر کارگر و x سرمایه سرانه هر کارگر است. بنابراین، تولید نهایی سرمایه، بر حسب سرمایه سرانه هر کارگر برابر است با $\alpha = A \beta X^{\beta-1}$ بنابراین:

$$\Delta \alpha = \beta A^{1/\beta} y^{(\beta-1)/\beta} \quad (2)$$

فرض کنید برای هر دو کشور $\beta = 0.4$ (متوسط سهم سرمایه در هند و ایالات متحده) باشد.

1. Robert Summers

2. Alan Heston

در این صورت، طبق فرمول (۲) تولید نهایی سرمایه در هند باید حدود $58 = 15^{1/5}$ برابر تولید نهایی سرمایه در ایالات متحده آمریکا باشد.

اگر این مدل در هر حالتی دقیق باشد و اگر بازارهای سرمایه جهان، آزاد و کامل باشند، بدیهی است که در صورت وجود چنین اختلاف بازده فاحشی، کالاهای سرمایه‌ای به سرعت از ایالات متحده و سایر کشورهای ثروتمند به هند و سایر کشورهای فقیر جریان خواهد یافت. در حقیقت، انتظار داریم با وجود این اختلاف بازده، هیچ سرمایه‌گذاری در کشورهای ثروتمند صورت نگیرد.

علت انجام این محاسبه، روشن ساختن این نکته است که در این پیش‌بینی استاندارد نئوکلاسیک در مورد جریانهای سرمایه، هیچ نکته ظریفی وجود ندارد. فروض مربوط به تکنولوژی و شرایط تجارت که در این مثال آورده شده است باید به طوری جدی اشتباه باشد. اما، این پرسش که اشتباه آنها، دقیقاً چه می‌باشد و چه فرضی باید جایگزین آنها شود، سؤال اصلی توسعه اقتصادی است. چهار پاسخ برای این سؤال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. اختلاف در سرمایه انسانی

در محاسبه‌ای که در مقدمه بحث شد، نهاده نیروی کار مؤثر سرانه در کشورهای مورد مقایسه، برابر فرض شد و اختلاف در کیفیت نیروی کار یا سرمایه سرانه هر کارگر نیز نادیده گرفته شد. بهترین تلاش صورت گرفته در زمینه اندازه‌نهادن نیروی کار بر حسب اختلاف در سرمایه انسانی، مطالعه آن کروگر^۳ (۱۹۶۸) است. تخمینهای او مبتنی بر داده‌های دهه ۱۹۵۰ می‌باشد اما درصد اختلاف درآمد بین کشورهای خیلی ثروتمند و خیلی فقیر در تمام ۲۵ سال اخیر تغییر نکرده است. در هر حال به نظر می‌رسد که تخمین تقریبی بهتر از تخمین نزدن است! روش او، یک کاسه کردن اطلاعات مربوط به ترکیب کارگران بر حسب سطح آموزش، سن و بخش‌های اقتصادی در هر کشور، با تخمینی از چگونگی تأثیر این عوامل بر بهره‌وری کارگران در آمریکا است. بهره‌وری نیز به وسیله درآمدهای نسبی اندازه‌گیری می‌شود.

نتایج اصلی کروگر در مقاله وی در جدول ۳ (صفحه ۶۵۳) آمده است. تخمینهای درآمد

سرانه هر یک از ۲۸ کشور به صورت کسری از درآمد امریکان نشان داده شده‌اند یعنی اگر کشور مذکور به اندازه ایالات متحده موجودی سرمایه فیزیکی سرانه در اختیار داشته باشد، به این سطح درآمد دست خواهد یافت. محدوده تخمینها از حدود ۰/۳۸ (هند، اندونزی، غنا) تا یک (کانادا) و ۰/۸۴ (اسرائیل) در تغییر است. این اعداد، برابر با موجودی نسبی سرمایه انسانی است که به توان سهم نیروی کار رسیده است. بنابراین، اگر سهم را ۰/۶ بگیریم (که در مثال مقدماتی نیز چنین بود)، تخمین موجودی نسبی سرمایه انسانی، حدود ۰/۲ تا یک خواهد شد. به عبارت دیگر، طبق تخمین، هر کارگر آمریکایی یا کانادایی به اندازه ۵ کارگر هندی یا غنایی بهره‌وری دارد (حقوق و مزایای هر شاغل کشوری در ایالات متحده در سال ۱۹۸۷ حدود ۲۴،۰۰۰ دلار بود، بنابراین تخمین دلالت به این دارد که یک کارگر معمولی هندی یا غنایی می‌تواند حدود ۴۸۰۰ دلار در ایالات متحده درآمد داشته باشد).

برای تکرار محاسبات، مثال مقدماتی را با اختلافات سرمایه انسانی که کروگر تخمین زده است، در نظر بگیرید. y در معادلات (۱) و (۲) به عنوان درآمد سرانه هر واحد مؤثر کارگر در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، نسبت y در ایالات متحده به y در هند به جای ۱۵ عبارت از ۳ می‌شود و نسبت نرخ بازده پیش‌بینی شده به جای $58 = (15)^{1/5}$ برابر با $5 = (3)^{1/5}$ خواهد شد. این یک تجدید نظر اساسی است، اما حتی اگر چنین باشد، تناقض اولیه به طور خیلی واضح باقی می‌ماند: تفاوت نرخ بازده به اندازه ۵ برابر، هنوز آنقدر بزرگ است که جریانات سرمایه‌ای را بسیار بیشتر از آنچه که مشاهده می‌کنیم، پیش‌بینی کند.

اگر به نظر می‌رسد جایگزین کردن نیروی کار مؤثر به جای نیروی کار، اختلاف تخمین زده شده در تولید نهایی سرمایه را به طور کامل حذف کرده است، در این صورت سؤالی که ابتدای مقاله با آن شروع می‌شود، جواب داده می‌شود. اما در عوض، سؤال سخت‌تری طرح شده است. تحت شرایط بازده ثابت، بازده برابر سرمایه دلالت بر نرخ برابر دستمزد برای نیروی کار دارای مهارت یکسان دارد به نحوی که اگر انگیزه اقتصادی برای جریان سرمایه وجود نداشته باشد، انگیزه‌ای برای جریان نیروی کار نیز وجود نخواهد داشت. با وجود این، مهاجرت را با بالاترین نرخ ممکن از کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند مشاهده می‌کنیم. مقاله حاضر قصد ندارد معمای جریان سرمایه را به کمک نظریه‌ای که بر خلاف شواهدی که مهاجرت میلیونها مکزیک

در اختیار می‌گذارد و پیش‌بینی می‌کند که کارگران مکزیکی می‌توانند دستمزدهای برابر با ایالات متحده در مکزیک دریافت کنند را دوباره حل نماید.

۲. منافع خارجی سرمایه انسانی

به وضوح می‌توان معمای جریانات سرمایه ناکافی را در هر زمان، با این فرض که تولید نهایی سرمایه در دو کشور مساوی است و با استفاده از معادله (۲) و تخمین اختلاف درآمد، برای برآورد سطوح نسبی پارامتر عرض از مبدأ A (که اغلب سطح تکنولوژی نامیده می‌شود) در دو کشور تحت مقایسه، دوباره حل نمود. این امر در این بخش انجام خواهد شد اما روشی که بکار خواهد رفت از محتوای بیشتر برخوردار است یعنی فرض می‌شود که سطح تکنولوژی اقتصاد برابر با سطح متوسط سرمایه انسانی کارگران است که به توان رسیده است به عبارت دیگر (مانند مقاله ۱۹۸۸ نویسنده) فرض می‌شود که تابع تولید به صورت زیر است:

$$y = AX^{\beta}h^{\gamma} \quad (۳)$$

y درآمد سرانه مؤثر کارگر و x سرمایه سرانه مؤثر کارگر است. h سرمایه انسانی هر کارگر است. جمله h^{γ} به عنوان اثر خارجی تفسیر می‌شود (همانگونه که در مقاله پال رومر^۴ آمده است) که درست مانند عرض از مبدأ در رابطه (۳)، در بهره‌وری یک کارگر در هر سطح مهارت h' ضرب می‌شود.

فرمول بهره‌وری نهایی سرمایه از روی رابطه (۳)، برابر است با:

$$r = \beta A^{1/\beta} y^{(\beta-1)/\beta} h^{\gamma/\beta} \quad (۴)$$

برای تخمین پارامتر γ از مقایسه بهره‌وری ادوارد دنیسون^۵ (۱۹۶۲) در ایالات متحده آمریکا بین سالهای ۱۹۵۸ و ۱۹۰۹ استفاده می‌گردد و سپس این تخمین در رابطه (۴)، با استفاده از برآورد مقطعی کروگر از موجودی سرمایه انسانی در ۱۹۵۹، بکار گرفته می‌شود تا پیش‌بینی

4- Paul Romer (1986)

5. Edward Denison

جدیدی از نرخهای نسبی بازده سرمایه به دست داده شود.

تخمین γ در مقاله قبلی نویسنده (۱۹۹۸، ص ۲۳) گزارش شده است. استفاده از تخمینهای دنیسون برای دوره ۱۹۰۹ تا ۱۹۵۹ در ایالات متحده آمریکا نشان می‌دهد که محصول سرانه نفر - ساعت حدود یک درصد سریعتر از سرمایه سرانه نفر - ساعت رشد کرده است. دنیسون نرخ رشد h را $0/009$ تخمین می‌زند و به طور کامل آن را به آموزش نسبت می‌دهد، با تکنولوژی (۳) این امر دلالت دارد که $(1 - \beta + \gamma)$ ضریب نرخ رشد $0/009$ سرمایه انسانی، برابر با $0/01$ است. اگر سهم سرمایه $\beta = 0/25$ باشد در آن صورت $\gamma = 0/36$ خواهد بود. به عبارت دیگر، ده درصد افزایش کیفیت متوسط کسانی که کار می‌کنند، بهره‌وری را $3/6$ درصد افزایش می‌دهد (این تخمین بر این فرض استوار است که کل موجودی سرمایه انسانی، بخشی از موجودی سرمایه است که از طریق رسمی انباشته می‌شود و با همان نرخ $0/009$ رشد می‌کند. نویسنده هیچ ایده‌ای در مورد تصحیح این فرض ندارد).

اکنون با تخمین کروگر که ۵ هندی برابر با یک آمریکایی است، نرخ پیش‌بینی نسبت بازده بین هند و ایالات متحده آمریکا برابر با $1/04 = 5^{1/5-1}$ (۳) می‌شود. به عبارت دیگر، با دخالت آثار خارجی سرمایه انسانی در محاسبات، با روشی که مقاله حاضر انجام می‌دهد، اختلاف بازده پیش‌بینی شده به طور کلی حذف می‌شود. توجه کنید که این نتیجه به هیچ طریق در روش تخمین مورد نظر داخل نشده است. مقدار γ تخمین زده شده برای ایالات متحده در دوره ۱۹۰۹ تا ۱۹۵۸ به طور دقیق اختلاف بازده هند در مقایسه با ایالات متحده آمریکا را در سال ۱۹۵۹ حذف می‌کند.

این محاسبه را می‌توان به عنوان یک راه حل برای سؤالی که در عنوان مقاله طرح شده است، پذیرفت. این استدلال من در مقاله قبلی‌ام، فقط با داده‌های ایالات متحده بود، و متعجبم که در مقایسه مقطعی کشورها نیز خوب عمل می‌کند. اما نکته مهم و مسأله ساز عبارت از این است که توجه کنیم مقایسه مقطعی کشورها، بر این فرض بنا شده است که منافع خارجی موجودی سرمایه انسانی کشور کلاً به تولیدکنندگان داخل آن کشور تعلق می‌گیرد. فرض می‌شود سرریز دانش به خارج از مرزهای ملی صفر باشد. شواهد معمول نشان می‌دهند در حالیکه بعضی از منافع خارجی افزایش فردی، بومی است و به یک شهر یا حتی شهرهای کوچک همسایه محدود

می‌شود، آثار خارجی سایر دانشها بعد جهانی دارند.

اما بدون بعضی شواهد واقعی در مورد حدود این آثار خارجی، نمی‌دانم چگونه باید این بحث کمی را جلو تر برد. بحث این بخش و بخش پیشین اشاره می‌کند که تصحیح از بابت تفاوت سرمایه انسانی، نسبتهای بازده پیش‌بینی شده بین کشورهای خیلی ثروتمند و فقیر را از حدود ۵۸ به حدود ۵ کاهش می‌دهد و ممکن است اگر دانش خارجی به اندازه کافی بومی شود، به یک کاهش یابد.

۳. نواقص بازار سرمایه

جریانات سرمایه در شرایط ایستا بحث شده است و فرض می‌شود که اختلاف در تولیدات نهایی سرمایه در یک نقطه از زمان موجب جریانات کالاهای سرمایه‌ای در طول زمان می‌شود. در بعد یک کالایی که فرض مقاله حاضر است، چنین جریانهایی به سادگی همان قراردادهای استقراض هستند: کشور فقیر سرمایه را از کشور ثروتمند دریافت می‌کند، بعد در جهت مقابل، کالاهای معجز [از کشور فقیر به کشور ثروتمند] جریان می‌یابد.

فرض کنید کشورهای الف و ب مشغول چنین مبادله‌ای هستند و موجودی سرمایه در دو کشور روی مسیر رشدی قرار دارد که در پایان به سمت یک مقدار مشترک همگرا می‌شود. اگر در طی زمان به جریانهای کالا بین این دو کشور نگاه کنیم، مرحله‌ای را می‌بینیم که کالا از کشور پیشرفته (الف) به کشور عقب افتاده (ب) جریان دارد، و در یک مرحله بعد که برای همیشه جریان دارد، جریان کالا از کشور (ب) به کشور (الف) به شکل پرداختهای بهره یا سودهای برگشتی صورت می‌گیرد. این نوع الگو، به طور ضمنی در بیان مقاله از مسأله جریان سرمایه نهفته بود. برای اینکه چنین الگویی یک تعادل رقابتی باشد، بدیهی است که باید یک مکانیسم مؤثر برای انجام موافقت‌های استقراض بین‌المللی وجود داشته باشد. در غیر این صورت، کشور (ب) با خاتمه رابطه خودش با (الف) در نقطه‌ای که دوره بازپرداختها آغاز می‌شود، سود خواهد برد و کشور (الف) با پیش‌بینی این امر، هرگز در آغاز کار، وام نخواهد داد. یک نقص بازار سرمایه از این نوع، اغلب با واژه «ریسک سیاسی» خلاصه می‌شود.

یک مشکل جدی در ریسک سیاسی که توضیحی برای نارسایی جریانهای سرمایه تلقی

می‌شود، در نوظهوری موافقت‌نامه‌های سیاسی خارجی بین ملتهای ثروتمند و فقیر نهفته است. تا حدود سال ۱۹۴۵، بسیاری از کشورهای جهان سوم، برای دهه‌ها و حتی قرن‌ها مشمول قوانین و موافقت‌نامه‌های اقتصادی تحمیلی اروپا بوده‌اند. یک اروپایی که به یک قرض‌گیرنده در هند یا هندهلند وام می‌دهد، انتظار دارد قرارداد او دقیقاً با ضوابط و ابزار یکسان، به عنوان یک قرارداد با یک قرض‌گیرنده داخلی اجرا شود. حتی اگر ریسک سیاسی، نیروی محدودکننده جریانات سرمایه از سال ۱۹۴۵ بوده است، چرا نسبت‌های سرمایه به نیروی کار مؤثر به وسیله جریانهای سرمایه در دو قرن قبل از ۱۹۴۵، برابر نشده است؟

پاسخ این سؤال را نمی‌دانم اما در جستجوی پاسخ، دلیلی برای این فرض که قدرتهای استعماری، رژیم تجاری آزادانه‌ای در سراسر جهان اجرا کرده باشند، نمی‌بینم. مدل انحصاری زیر که به روح تحلیلهای آدام اسمیت (۱۷۷۶ تا ۱۹۷۶) نزدیک است و برای مرحله اولیه استعمار طراحی شده است، به نظر من به چند طریق آموزنده است.

یک قدرت امپراطوری را تصور کنید که سرمایه‌گذاران آن به یک سرمایه اولیه با بازده جهانی r دسترسی دارند. فرض کنید امپریالیست، کنترل انحصاری بر روی تجارت یک مستعمره دارد، اما بازار کار در مستعمره، آزاد است. اکنون فرض کنید در یک سوی طیف، مستعمره سرمایه‌ای از خود ندارد و توانایی انباشت سرمایه را نیز ندارد. بنابراین، استعمارگر می‌تواند سرمایه سرانه x بر حسب هر کارگر را در مستعمره انتخاب کند و درآمد به طور کامل [به کشور امپریالیست] برگردانده شود. تحت این شرایط، از نقطه نظر قدرت امپریالیستی به عنوان یک انحصارگر، چه مقدار x بهینه است؟

فرض کنید تابع تولید در مستعمره $y = f(x)$ باشد. بنابراین، مسأله انحصارگر عبارت از انتخاب x برای حداکثر کردن تابع زیر است:

$$f(x) - [f(x) - x f'(x)] - rx \quad (5)$$

یا کل تولید منهای دستمزد پرداختی در شرایطی که دستمزد به صورت رقابتی تعیین می‌شود منهای هزینه فرصت سرمایه. شرط مرتبه اول برای این مسأله عبارت است از:

$$f'(x) = r - x f''(x)$$

به نحوی که تولید نهایی سرمایه در مستعمره برابر با بازده جهانی r به اضافه مشتق نرخ دستمزد کشور مستعمره، بسیار مهم است. سیاست بهینه او عبارت است از به تأخیر انداختن جریانهای سرمایه، به نحوی که دستمزدهای واقعی را به طور مصنوعی در سطحی پایین نگهدارد.

با فرض تکنولوژی کاب-داگلاس در مثالهای قبلی، فرمول (۶) دلالت بر $r = \beta^\alpha X^{\beta-1} = \beta f'(x)$ دارد. با مقدار $\gamma = 0.4$ بازده سرمایه در مستعمره باید حدود $2/5$ برابر بازده کشور اروپایی باشد. این موارد رانتهایی هستند که مقدار آن قابل توجه است. این احتمال که چنین رانتهایی مهم بوده‌اند، به نظر من، به وسیله بسیاری از ویژگیهای ساختاری دوران استعماری تقویت می‌شوند: قطع ارتباط جهان سوم توسط قدرتهای اروپایی و اعطای مکرر حقوق تجاری انحصاری به شرکتهای انحصاری.^۶

در کشوری مثل هند یا اندونزی که بیشتر نیروی کار در بخش کشاورزی سنتی مشغول بوده (و هنوز هم) هستند، مشکل است تصور کنیم که توانایی کنترل جریان سرمایه از خارج به داخل، به امپریالیست، قدرت انحصار خرید روی سطح عمومی دستمزدها داده باشد. به عبارت دیگر، سرمایه وارد شده از اروپا باید بخش کوچکی از سرمایه این کشورها باشد که اغلب، زمین بوده است. اگر کنترل انحصاری بر سرمایه‌های وارداتی، منبع مهم اختلاف بازده مستعمراتی باشد، ممکن است ناشی از این امر باشد که فقط بخش کوچکی از نیروی کار کشور مستعمره، مهارت کافی برای کارکردن با سرمایه وارداتی که کالایی صنعتی است، داشته‌اند. اما برای تحقق این

۶. با تأکید بر سرمایه‌گذاری سرمایه، بحث موریس داب (Maurice Dobb, 1945) از استعمار قرن نوزده و اوایل قرن بیست بیشتر از مدل اسمیت به مدل مقاله من نزدیک است. طبق نظریه لانس دیویس (Lance Davis) و رابرت هانتبک (Robert Huttenback, 1989) سرمایه‌گذاری در امپراطوری سابق بریتانیا، برای شرکتهایی از هر کشور که دارای شرایط رقابتی بودند، آزاد بود که به طور واضح با این مدل ناسازگار است. به علاوه، آنها در مستعمرات بریتانیا نرخ بازدهی که بیشتر از نرخ بازده اروپا برای سرمایه‌گذاری مشابه باشد، پیدا نکردند.

امکان، به طور واضح به یک نظریه دقیق تر طبیعت سرمایه انسانی که در آن ۵ کارگر روزمزد برابر یک مهندس است، نیاز داریم.^۷

از آنجا که در سال ۱۹۴۵ کنترل انحصاری روی تجارت کالاهای سرمایه‌ای، در تعیین نسبت‌های اولیه سرمایه به کار یک عامل مهم بوده است، هیچ دلیلی نمی‌بینم که بعد از پایان عمر سیاسی استعمار، این عامل متوقف شود. بازده انحصار فقط به نفع اروپا نیست. شواهد غیر سیستماتیک زیادی از مالیاتهای خصوصی سنگین بر جریان‌ات سرمایه در اندونزی، فیلیپین، ایران قبل از انقلاب و سایر اقتصادهای فقیر وجود دارد که در غیر این صورت برای سرمایه‌گذاران خارجی جالب می‌بود، محدودیتهایی که توسط کشور قرض‌گیرنده بر جریانهای سرمایه تحمیل می‌شود اغلب تحت عنوان نااطمینانی به بیگانگان یا مخالفت با حرکت توسعه‌ای خیلی سریع تعیین می‌شود، اما فکر می‌کنم چنین توضیحاتی، شکاکی اسمیتی را نشان می‌دهد.

جمع‌بندی و ملاحظات

ترکیب کدام فرضیه‌ها از چهار فرضیه‌هایی که قبلاً ارایه کرده‌ام، برای بیان علت عدم برابری درآمدها در اثر جریانهای سرمایه بین‌المللی کافی است؟ ایده اصلی واقعی تمام سیاستهای توسعه‌ای بعد از جنگ، تشویق انتقال کالاهای سرمایه‌ای از کشورهای ثروتمند به کشورهای فقیر بوده است. تا جایی که فرضیه بنا شده بر اساس سرمایه انسانی که در بخش اول و دوم مقاله بررسی شد، دقیق باشد، چنین انتقالاتی با کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی در کشورهای فقیر نیز با کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی به طور کامل جبران می‌شود. دادن کالا به انحصارگر، علاقه او را به رانتهای بالقوه استثماری کاهش نمی‌دهد.

بنابراین، فکر می‌کنم انجام این سیاستها به هر شکلی به گیرنده سرمایه‌گذاری خارجی در شرایط رقابتی کمک می‌کند.

۷. نگاه کنید به نانسی استاکی (Nancy Stokey, 1988) و مدلی که نشان می‌دهد کارگران دارای سرمایه انسانی بالا نسبت به کارگران دارای سرمایه انسانی پایین، کالاها را با کیفیت بهتر تولید می‌کنند.

منابع

1. Davis, Lance E. and Huttenback, Robert A., **Businessmen, Expenditures: The British Empire, 1860 to 1912**, in David W. Galenson, ed., *Markets in History*, Cambridge: Cambridge University Press, 1989.
2. Denison, Edward F., **The Sources of Economic Growth in the United States**, New York: Committee for Economic Development, 1962.
3. Dobb, Maurice, **Political Economy and Capitalism**, Westport: Greenwood, 1945.
4. Krueger, Anne O., **Factor Endowments and Per Capital Income Differences Among Countries**, *Economic Journal*, September 1968, 78, 641-59.
5. Lucas, Robert E., Jr., **On the Mechanics of Economic Development**, *Journal of Monetary Economics*, January 1988, 22, 3-32.
6. Romer, Paul M., **Increasing Returns and Long - Run Growth**, *Journal of Political Economy*, October 1986, 94, 1002-37.
7. Smith, Adam, **The Wealth of Nations**, Chicago: University of Chicago Press, 1976.
8. Stokey, Nancy L., **Learning by Doing and the Introduction of New Goods**, *Journal of Political Economy*, August 1988, 96, 701-17.
9. Summers, Robert and Heston, Alan, **A New Set of International Comparisons of Real Product and Price Levels: Estimates for 130 Countries, 1950 - 1985**, *Review of Income and Wealth*, March 1988, 34, 1-25.